



بررسی و نقد کتاب

از: علی اکبر امینی

گریز از آزادی

- نویسنده: اریک فروم
- مترجم: عزت الله فولادوند
- انتشارات: مروارید - چاپ چهارم ۱۳۶۶

گردست بدی برفلکم چون یزدان

برداشتی من این فلک راز میان
از فولکی دگر چنان ساختمی

کازاده، به کام دل رسیدی آسان
(خیام)

اریک فروم در این کتاب چند چیز را جستجو می کند و در پی اثبات چند منظور است:

۱- چرا «میلیونها نفر مردم آلمان با همان اشتیاق خود را تسلیم کردند که پدرانشان برای آن جنگیده بودند، و به جای طلب آزادی، در جستجوی راههای گریز از آن برآمدند و میلیون ها نفر دیگر اصولا اعتنایی نکردند و معتقد نشدند که دفاع از آزادی ارزش جنگیدن و جان سپردن دارد.

۲- «بحران دموکراسی مشکل خاص آلمان یا ایتالیا نیست بلکه مسئله ای است که امروزه هردولتی با آن مواجه است.»
۳- «وسر انجام اینکه اگر داعیه مبارزه با فاشیسم داریم باید اول آن را بشناسیم.» این شناخت تنها زمانی میسر می شود که اجزای جامعه به طور عمیق مورد مطالعه قرار گیرد.

وقتی در مردم بادی شتابزده بنگریم چنین بنظر می رسد که آنها به خوبی به انجام وظایف اجتماعی و اجتماعی مشغولند. خطر در این است که با همین نگاه بگذریم و آن غم عمیقی را که در پس نقاب اطمینان بخش چهره ها است، نبینیم. چرا که به ظاهر نباید چندان توجه کرد، درون و باطن باید مورد مطالعه و مذاکره قرار گیرد.

طراز بیرهن زر کشم مبین چون شمع
کیه سوزهاست نهانی درون بیرهنم»

فروم هشدار می دهد که ملاحظه بررسی مانتیبا انسان های بهنجار و سواستگار باشند، بلکه باید در کنگو کارهای سیاسی به سراغ آنها برویم که در رنجند.

- رنج نهایی، غریبی، از خود بیگانگی و نومیدی - آنها که کمتر احساس انسان بودن می کنند، و بالاخره کسانی که خود را به صورت بیچی از دستگاه عظیم ماشین می بینند. خطر در وجود همین انسانهاست.

این خطر است که مردم را به جانب هر «دجالی» می کشد که بتواند شوری درد لها بیفکند و نهاد و نظمی را وعده دهد که به ظاهر به زندگی فرد معنی می بخشد و او را از این جمود و خمود و کسالت می رهااند.

فروم بر این نکته تاکید می ورزد:
«بارورترین خاک برای رویاشدن مقاصد فاشیستی، دل نومید انسانهای ماشینی است» (ص ۲۶۱)

سیر آزادی در اندیشه فروم:

آزادی در بستر تاریخ از دیدگاه فروم فرازونشیمی چند را پشت سر نهاده است. وی خاستگاه آزادی را «هوپت» آدم می داند، زیرا اخراج آدم از بهشت در حقیقت به خاطر آزادیخواهی اوست. آدم در فردوس برین در امن و عیش و راحت زندگی می کند اما تنها چیزی که ندارد «انتخاب» است. او این آزادی را ندارد که به «شجره ممنوعه» دست بزند. پس تصمیم می گیرد که از بند این محدودیت رها شود. و این آغاز ماجرا است. از آن زمان، آدم و ذریه اش یکی پس از دیگری وارث این حکایتند. بنی نوع بشر گرفتار درد و غم و رنج و تنهایی می شود و مذهب، عرفان، هنر، و فلسفه، هر یک به نوعی

گریز از آزادی

اریک فروم



پروفسور اریک فروم

به این مسئله می پردازند.

عده ای با دید مثبت و شماری با دید منفی به «عصیان» آدم نگرسته اند. کلیسا آنرا گناهی نامید که اولاد آدم باید باروزر و وبال آنرا بدوش بکشند. در سراسر قرون وسطی، دردمندی، فقر، و بیچارگی بشر را به این وسیله توجیه می کردند. توماس آکوئیناس بندگی را نتیجه «گناه نخستین» می دانست. هگل فیلسوف نامدار آلمانی، «بندگی» را آغاز تاریخ می داند زیرا سراسر تاریخ به تلاش بنده برای نیل به آزادی اختصاص می یابد. ارسطو و افلاطون نیز در مورد بندگی نظرانی اظهار داشته بودند. در هر حال فروم بدون اینکه از بندگی نام ببرد، معتقد است که ورود بشر به این کنج «محنت آباد» و اسیر شدن آن در این «زندان سکندر» و «دیر خراب آباد» آغاز حیات آزادی است، یعنی او هم عقیده ای شبیه هگل دارد. چه حق آزادیخواهی نگاه غلیان می کند که انسان به اسارت در می آید. به قول سعدی:

«قدر سلامت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید»
پس از قرون وسطی فرد باهرای از قیود اجتماعی و فرهنگی دیرین را در هم شکست لیکن آزادی برای او پیامدهای ناگواری نیز به همراه داشت. حال احساس می کرد که تنهایی و اضطراب و تردیدش فزونی گرفته است. او بعضی چیزها را نفی کرده اما هنوز به اثبات دست نیافته، آزادی منفی کسب کرده اما به آزادی مثبت نرسیده است. فروم نتایج تغییرات اجتماعی و اقتصادی «رنسانس» را این گونه برمی شمارد:

«ابهام معنای آزادی... کماکان به جای خود باقی است. فرد از اسارت بندهای اقتصادی و سیاسی آزاد شده و از طریق نقش فعال و مستقلی که در نظام جدید یافته حادی از آزادی به معنای مثبت آن برخوردار گشته، اما در عین حال از غلابی که بدو ایمنی و احساس تعلق می بخشد نیز بیرون آمده است. زندگی دیگر در دنیای بسته ای که انسان در مرکز آن جای داشت، محبوس نیست. جهان، لاینتهای و در عین حال برخطر شده است. با از دست دادن این جای ثابت در یک دنیای بسته، انسان در مقابل معنای زندگی سرگردان مانده و در نتیجه حیران شده که هدف از زندگانی چیست و او کیست؟ نیروهای بالاتر از شخص، چون سرمایه و بازار، آدمی را تهدید می کنند و رابطه او با مردم، که همه بالقوه رقیب به شمار می روند، به بیگانگی و خصومت آمیخته است. بهشت برای همیشه گم شده، فرد به تنهایی با دنیا رو به روست، بیگانه ای است در جهان بیکران و برخطر. آزادی جدید احساسی از نالمنی، ناتوانی، شک، تنهایی، و اضطراب به وجود خواهد آورد.» (ص ۸۱)

اوستریانیم، کالونیم و در یک کلام پروتستانیم، در پی آن است که به انسان هویتی نوین، به بخشد، اما نتیجه از این حیث یا هیچ است یا معکوس زیرا پروتستانیم تلاش می کند انسان را از قید «قدرت» کلیسا نجات دهد، و در این کار تا حدی موفق است، لیکن آزادی سیاسی برای وی دست و پا نمی کند و فرد را در مقابل قدرت سیاسی و اقتصادی تنها می گذارد و حتی این قدرت ها را مطاع و مبارک می شمارد! این سخن لوتر است: «حتی اگر آنان که زمام قدرت را در دست

دارند شریر باشند و بی ایمان، معذالک قدرت و اختیار متعلق به آنان خوب است. خداوند ترجیح می دهد وجود حکومت را هر قدر هم که بد باشد تحمل کند. تا اینکه رخصت دهد او باش هر قدر هم که حق داشته باشند، بشورند و آشوب کنند.» (ص ۹۹)

«بدین سان لوتر اعتماد به نفس و احساس حیثیت را از آدمی گرفت و به این ترتیب از آنچه لازمه ایستادگی در برابر قدرتهای دنیوی است محروم ساخت.» (ص ۱۰۱)

با تعالیم پروتستانیم، آدمی از لحاظ روانی برای نقشی که بعدها در نظام صنعتی جدید به وی محول گشت، آماده شد، و اینک سرمایه است که شخصیت فرد انسانی را رقم می زند و ناظم رابطه ی فرد با هموعاشش میباشد. این رابطه را ولع ثروت و انباشت سرمایه تنظیم می نماید. انسان از بام تا شام جان می کند، تا زرانسوزی کند.

بول برای انسان نوین یک هدف است نه وسیله، این انسان از خود بدر رفته و بیگانه شده از خویشتن، از یاد می برد که «مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد آوردن مال»
و اینجاست که «از خود بیگانگی» رخ می نماید. این پدیده نه تنها در اقتصاد بلکه در سایر جنبه های زندگی نیز ظهور می کند. انسان نه تنها از کار بلکه از خودش هم بیگانه می شود. آدمی فقط کالائی می فروشد بلکه خود را نیز می فروشد و خویشتن را کالا احساس می کند. آنکه از زور بازوان می خورد، نیروی جسمانی خویش، و کسانی چون بازرگانان و پزشکان... شخصیت خود را می فروشد.

آکھیهای تجارتی به منظور فروش هر چه بیشتر کالا و گرد آوردن بول، به گونه ای است که قوه نقادی انسان را کاهش دهد و فرصت تفکر و انتخاب معقول را از او سلب می کند. تبلیغات سیاسی نیز کم و بیش چنین شیوه ای را دنبال می کند. هر دو این احساس کاذب را در فرد بوجود می آورند که «خود وی تصمیم گرفته است» اما نتیجه نهانی این است که انسان احساس کوچکی نماید. سیاست، اقتصاد، بیکاری و جنگ بر این احساس دامن می زنند.

در هر حال به «ظاهر» این فرد است که سرنوشت سیاسی و اقتصادی خویش را به دست دارد. او تصمیم می گیرد که برای خود رئیس دولت برگزیند اما کدام فرد و چگونه و با چه شناختی؟ به ظاهر اوست که کالایی را می خرد اما تبلیغات رنگارنگ و برزرق و برق از قبل برایش چنین انتخابی را فراهم کرده اند. این است که امروزه نیز مرز بین آزادی و دموکراسی و دیکتاتوری و فاشیسم را نمی توان از روی لفظ و ظاهر تشخیص داد. یگانه ملاحظه سنجش اینکه آیا آزادی تحقق یافته یا نه این است که ببینیم فرد در تعیین زندگی خود و اجتماع سهمی را دارا شده یا خیر؟ آنهم نه فقط از طریق عمل صوری رای دادن بلکه در کلیه فعالیت های روزانه. با این وجود بیش از یک راه برای تمیز حقیقی دموکراسی از فاشیسم وجود ندارد.

دموکراسی یعنی دستگاهی که شرایط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی لازم را برای پرورش کامل فرد بوجود می آورد و فاشیسم - به هراسمی که باشد - یعنی دستگاهی که پرورش فردیت اصیل را رو به کاستی می برد و انسان ها را تابع مقاصدی خارج از هستی آنان می کند.

در پایان، فروم آزادی را به دو نوع منفی و مثبت تقسیم بندی می کند. آزادی منفی که به معنی آزاد بودن از هر قید و بندی است، خود به بندهای تازه ای منتهی می شود. اما آزادی مثبت سرانجامی نیک دارد و خود اسارتی دیگر را به دنبال نمی آورد. وی در تشریح این نوع آزادی می نویسد: آدمی می تواند آزاد باشد و به تنهایی دچار نشود، از نقد و سنجش (انتخاب) باز نماند و به امان شک هم نیفتد، استقلال خویش را نگاه دارد و ضمنا جزء تجزیه ناپذیر بشریت هم باقی بماند.» (ص ۲۶۲)

اما اسباب رسیدن به این آزادی چیست؟
به عقیده فروم این امر در گرو از قوه به فعل در آوردن نفس است. یعنی اینکه جهد کند تا خودش باشد، بابه قول خواجه شیراز «دلش بازبان یکی» باشد. دلش در زبانش و زبانش در عملش آشکار شود و ریا و نفاق را از خود دور سازد. و این میسر نمی شود مگر اینکه سه نیرو زندگی انسان را هدایت کند: عقل، عشق، و کار آزاد.

ایرادات

۱- علیرغم آنکه خود فروم معترف است که مسائل اجتماعی و سیاسی نمی توانند معلول یک پدیده باشند، اما او سعی بلیغ دارد که ریشه های روانی نازیسم و فاشیسم را بررسی کند و در این کار به گمان ما ناموفق است و بهمین سبب مباحث فوق از روشنی بیام او می کاهد و کماکان به صورت حلقه نامربوط در کتاب باقی می ماند.

۲- باره ای موارد دیدی خوش باورانه و ساده لوحانه نسبت به مسائل دارد و به صدور احکام کلی می پردازد و در حقیقت بیشتر روانکاوانه خویش را در نتیجه جبرها دخالت

می‌دهد و احکامی قطعی و جزمی صادر می‌کند که به هیچ روی نمی‌تواند مورد توافق و پذیرش قرار گیرد و یاد دست کم اثبات آنها محتاج غور و بررسی بیشتری است.
نمونه‌هایش را در زیر می‌بینیم:
او می‌نویسد «سرمایه‌داری اساس پرورش فردگرانی راستین را فراهم آورده، امری که در گذشته مفقود بود، اما امروز سرمایه‌داری این اساس را بوجود آورده است. مشکل تولید لاف‌لاقی در اصول حل شده است و می‌توانیم به آینده‌ای پر از نعمت فراوانی چشم بدوزیم!» (۱) که در آن کیمیایی و فحطی اقتصادی باعث مزایعه بر سر امتیازات اقتصادی نخواهد گشت». (ص ۲۷۴)

امروزه نادرستی این تصورات را به راحتی می‌توانیم ثابت کنیم.

نه مشکل تولید حل شده و نه امروزه کسی چشم براه آینده برنعمت و برکت نشسته است؛ برخلاف نظر فروم و آرمان گرایان دیگری چون دوکاسترو، خطر قحطی، گرسنگی، بی‌سامانی، بی‌کاری، مهاجرت، درپردری، و جنگ امروزه بیش از هر زمان دیگر سایه شوم خویش را بر همه جا گسترده است. به نظر میرسد آوای کسانی چون فروم و دوکاسترو ساده لوحانه و دور از واقعیت باشد.

اینان نیز همانند توجیه کنندگان رنج بشر پس از هبوط، تنها وعده سر خرمن می‌دهند و دست کمی از سازندگان فیلمهای تلویزیونی کودکان ندارند!

در بحث از تمرکز و عدم تمرکز که یکی از معضلات سیاسی و اداری جوامع کنونی است می‌نویسد:

«تلفیق این دو امر یعنی تمرکز و عدم تمرکز از مهمترین وظایف اجتماع است و بقیه گره گشودن از آن از حل مسائلی که در علوم و فنون وجود داشته ولی با موفقیت انجام پذیرفته و سبب چیرگی تقریباً کامل انسان بر طبیعت گشته است، مشکل‌تر نیست». (ص ۲۷۸)

باید گفت که تفاوت فاحش ماهیت صنعت و علوم دقیقه و ماهیت امور سیاسی و اجتماعی، مانع از آن می‌شود که بتوانیم بین این دو مقایسه کنیم. ما در حوزه علوم سیاسی در برخورد با مسائلی از قبیل تمرکز و عدم تمرکز با تضاد منافع انسانها، خودخواهی‌ها و با عوامل سیاسی و اقتصادی غیرقابل پیش بینی سر و کار داریم.

به نمونه بعدی دقت کنید:

«امروز رنج آدمی از تنگدستی نیست (۱) درد این است که در یک ماشین کوه بیکر به صورت مهره‌ای درآمد زودگذر از معنی تهی گشته است». (ص ۲۷۹)

در پاسخ به جرات می‌توان گفت که اولاً بزرگترین درد و رنج و اضطراب اکثریت قاطع افراد بشر در سطح جهان از همان تنگدستی است. ثانیا چه بسا که محرومیت‌های مادی و تهیدستی موجب کشیده شدن انسان‌ها به درون ماشین کوه بیکر اداری شده باشد! عیب کار این است که فروم بیشتر به جامعه آمریکا نظر دارد و گرنه کمتر صاحبظری است که از مشکلات خانمانسوز سیاسی و اقتصادی و محرومیت‌های جهان سوم بی‌اعتنا بگذرد و درد را فقط در گوشه‌ای از جامعه جستجو کرده و آن را عمدتاً «روانی» به حساب آورد. جهان ما از فقر سیاست و از فقر اقتصاد در رنج است و این دو خود مشکلات روانی نیز به همراه آورده و می‌آورند. با این ترتیب آیا بهتر نیست که بنای کار را بر واقعیات ملموس گذاشت و سپس در مراحل بعدی به سراغ «روان» رفت؟

۳- و سرانجام یکی از بزرگترین ایرادات این است که فروم معنی «آزادی» را روشن نمی‌کند و این خود موجب آسیب پذیری کاروی می‌شود زیرا همواره یکی از مواردی که به سیه روزی آزادی کمک کرده، برداشته‌های مختلفی است که از این واژه صورت پذیرفته خواه به عمد و خواه به سهو. «ترکنازی خود کامگان و هیاهوی عوام فریبان و شگفت کاری عیاران و ساده دلی مردمان در طی قرون چنان بوده که کشف معنای راستین آزادی، اگر محال نباشد به دقت و امانت بسیار نیازمند است. شنیدن فریاد در گرفته و شعله‌ور شده‌ای به با نخواستگی او بیشتر یک روانشناس است تا دانشمند، علوم سیاسی و سیاستمدار.

جالب آنکه فروم حساسیت چندانی نسبت به این مسئله نشان نمی‌دهد و ظاهراً تفاوتی بین آزادی عرفانی، مذهبی و سیاسی قائل نمی‌شود و این نکته‌ای است که جای بحث بسیار دارد. شاید بی تفاوتی فروم در این زمینه ناشی از آن باشد که او بیشتر یک روانشناس است تا دانشمند، علوم سیاسی و سیاستمدار.

بدیهی است که آزادی سیاسی بیشتر از آنکه در چارچوب تحول مذهب شناخته شود در قالب دگرگونی مفهوم دولت و کارکرد آن قابل بررسی است. لیکن فروم آزادی سیاسی و مذهبی و فردی و عرفانی و روانی همگی را باهم در می‌آمیزد و از آنجا که ابهام معنی «آزادی» همواره وسیله‌ای در دست شیادان ستم پیشه و خود کامه بوده است، ناخودآگاه تا حدی از

خلال کتاب، آب به آسیاب طراران سیاست پیشه ریخته می‌شود. بگذریم از اینکه همان آزادی مورد نظر فروم که عمدتاً از خلال مذهب شناخته شده، خود قابل بحث است. با وجود موارد فوق، کتاب گریز از آزادی، یکی از آثار ارزنده علوم سیاسی است مطالعه آن برای دانش پژوهان و دانش آموختگان علوم سیاسی و اجتماعی، لازم و مفید است، یادآوری این نکته هم ضروری است که گریز از آزادی ترجمه‌ای زیبا و شیوا را پشتوانه خود دارد.



نویسنده: باتامور
ترجمه: منوچهر صبوری کاشانی

جامعه‌شناسی سیاسی



● نویسنده: باتامور
● مترجم: منوچهر صبوری کاشانی
● انتشارات: کیهان - سال ۱۳۶۶

کتاب از یک مقدمه و شش فصل تشکیل شده است. در مقدمه موضوع جامعه‌شناسی و رابطه آن با علم سیاست مورد بحث قرار می‌گیرد

«باتامور» نیز مانند «موریس دوروز» بر این عقیده است که جامعه‌شناسی در واقع نام دیگری است برای علوم سیاسی به ویژه از قرن هیجدهم به بعد. زیرا در دو قرن اخیر علم سیاست علاوه بر موضوعات سنتی که در حوزه این علم قرار می‌گرفت همچون منشأ حکومت و اشکال مختلف رژیم‌ها، به موضوعات دیگری همچون جامعه مدنی و اقتصاد نیز پرداخته است. به عبارت دیگر از آن زمان به بعد علم سیاست به بررسی نقش قدرت و چگونگی توزیع و تنظیم آن در جامعه، اقتصاد و دولت می‌پردازد، و شاخه‌های فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی قدرت و اقتصاد سیاسی هر سه به اتفاق جامعه‌شناسی سیاسی را تشکیل می‌دهند. پس به طور خلاصه می‌توان گفت «جامعه‌شناسی سیاسی بحث از قدرت در زمینه اجتماعی است» (مقدمه)

به زعم مولف دو نحله فکری متفاوت به برابری و توسعه علم سیاست یا جامعه‌شناسی سیاسی کمک کرده است. یک شاخه معتقد است که دولت خود وابسته به جریانات اجتماعی بیرون از خود و به ویژه وابسته به شیوه تولید است. این شاخه فکری از هگل آغاز می‌شود و در نزد مارکس به اوج خود می‌رسد به اعتقاد طرفداران این شیوه فکری، گسترش علم سیاست ناشی از دو عامل است: یکی انقلاب صنعتی و دیگری تأثیر پذیری آن از اقتصاد و جامعه‌شناسی، بنابراین در دیدگاه این عده، در استقلال علم سیاست باید به دیده تردید نگریست نحله فکری دیگر مسئله رابه گونه‌ای متفاوت می‌بیند. این گروه بیشتر از انقلابات سیاسی قرن هیجدهم متأثر می‌شود. «توکویل» نخستین نمونه آیه جریان فکری است. به عقیده توکویل انقلابات دموکراتیک مهمترین نقطه‌های عطف تاریخند. او بر این عقیده است که هدف و نتیجه جنبش دموکراتیک دست یابی به برابری اجتماعی است. این برابری سیری ناپذیر ممکن است با آزادی فرد در ستیز قرار بگیرد، و به ظن فوق، برابری بر آزادی چیره خواهد شد که نهایت آن بجز برابری در «بردگی» چیز دیگری نیست. به هرحال توکویل به استقلال علم سیاست رای داد و بعد از او گروهی وارث همین اندیشه شدند. که ماکس وبر یکی از آنهاست. او تمرکز وسایل

اداره را هم‌تراز و هم پایه تمرکز وسایل تولید دانست. شکل افراطی این عقیده را در نزد «هوبر» و «درجامعه باز و دشمنانش» می‌توان یافت.

به هر تقدیر از این دو جریان عمده متضاد چهارمدل سیاسی بدست می‌آید:

۱- استقلال نیروی‌های سیاسی ۲- وابستگی نیروی‌های سیاسی ۳- ثبات ارزش‌ها ۴- تغییر پذیری ارزش‌ها و شکل گیری آنها بر اثر کاربرد زور. مولف در فصول شش گانه کتاب، این مدل‌ها و فرضیه‌ها را به بحث می‌گذارد.

در نخستین بخش، آثار انقلاب‌های سیاسی و صنعتی را بر سیاست بی‌گیری می‌شود، و از آن به عنوان «دموکراسی» و «طبقات اجتماعی» یاد می‌کند به گمان وی بخش بزرگی از مجموعه پژوهش‌های سیاسی و دکتورین‌های سیاسی را از قرن نوزدهم تا زمان حاضر موضوعات مزبور در بر می‌گیرد.

دموکراسی بیشتر از توکویل شروع می‌شود و طبقات اجتماعی نخستین بار به طور جامع از جانب مارکس عنوان می‌شود و در این فصل نخست از انواع دموکراسی و برداشت‌های متفاوتی که از آن می‌شود سخن گفته می‌شود و در قسمت بعد یعنی در بررسی تئوری طبقات اجتماعی از ستیز طبقاتی و نقش نیروی کارگر در آن بحث می‌شود.

در فصل دوم بحث بر سر جنبش‌های سیاسی است که در طی آن شیوه‌های گوناگونی که گروه‌های اجتماعی در برداختن به سیاست به کار می‌بندند مورد تحلیل قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر در این فصل عمل سیاسی و نحوه برداختن به سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد.

در فصل سوم از نظام‌های سیاسی و شیوه طبقه بندی آنها بحث میشود.

دانشمندان علوم سیاسی که کمتر تحت تأثیر جامعه‌شناسی بوده‌اند، طبقه بندی‌هایی ارائه داده‌اند که اساساً توصیفی است و برای نمونه رژیم‌های سیاسی را به سلطنتی و جمهوری فدرال و دولت‌های واحد (متمرکز) تقسیم می‌کنند.

از سوی دیگر برای جامعه‌شناسی سیاسی مسئله اصلی رابطه بین شکل جامعه و نوع نظام سیاسی است به عنوان نمونه میتوان از «اسپنسر» و مارکس نام برد.

جامعه‌شناسی سیاسی اسپنسر اساساً بر پایه تمایز نسبتاً ساده بین جوامع جنگجو و صنعتی قرار دارد.

در مدل تکامل تاریخی مارکس چهار مسئله برجسته می‌شود: چند شیوه تولید مشخص وجود دارد؟ به چه ترتیبی این شیوه‌های تولید به دنبال یکدیگر قرار می‌گیرند؟

در هر یک از شیوه‌های تولید چه نوع جامعه‌ای بوجود می‌آید؟

و دست آخر اینکه در هر جامعه‌ای با شیوه تولید خاص خودش چه نوع دولتی روی کار می‌آید. به بیان دیگر بین شکل جامعه و قدرت سیاسی چه رابطه‌ای وجود دارد؟ به طور کلی به این سوال که چه عللی موجب پیدایی دولت شده است پاسخ‌های متعددی داده شده است.

یکی بدین گونه پاسخ می‌دهد که دولت برای تنظیم روابط افراد بوجود آمده و نماینده منافع عمومی است (لیبرال‌ها) نظر دیگر این است که دولت به مثابه ابزار سلطه (مارکسیست‌ها) یا بر اثر فتح و کشورگشایی، بوجود آمده است.

جامعه‌شناسی «پارتو» و «موسکا» نیز بر ماهیت دولت به عنوان یک ابزار سلطه تأکید می‌ورزد (موسکا می‌گوید در هر جامعه‌ای دو طبقه وجود دارد طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر آن حکومت می‌شود). جامعه‌شناسی سیاسی «ماکس وبر» از لحاظ عام بودن سلطه و تأکید آن بر قدرت اقلیت‌های سازمان یافته، بستگی نزدیکی به نظریه نخبگان (موسکا) دارد. اما توجه فراوان «وبر» به رشد سلطه بوروکراتیک، امکان تکامل تا اندازه‌ای مستقل دولت را در نظر دارد. (ص ۹۷).

تئوری دولت به عنوان یک نظام سلطه به شکل مارکسیستی آن از بعضی لحاظ اصلاح شده و در حال حاضر بطور وسیع مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد.

تئوری مقابل آن یعنی تئوری نخبگان نیز ناگزیر می‌پذیرد که با رشد دموکراسی سلطه به صورت کم‌رنگتری در می‌آید.

در هر حال «تئوری‌های تکامل دولت، معیارهای تعریف انواع مختلف نظام سیاسی را به دست می‌دهد. هر چند این معیارها هنوز برای ساختن یک تیپولوژی رضایت بخش نظام‌های سیاسی ناکافی است». (ص ۹۹)

دگرگونی سیاسی و تضاد عنوان چهارمین فصل کتاب است.

به عقیده باتامور، در دگرگونی‌های سیاسی تاکنون یا به نقش عوامل سیاسی همچون کودتا، تغییر حکومت، جابجایی رهبران، ظهور و سقوط گروه‌های فرهنگی و نخبگان پرداخته